

آلبر کامو

❖

حکومت نظامی

شهربندان

❖

ترجمه:

دکتر یحیی مروستی

برنده جایزه بهترین ترجمه ۱۳۳۷

تقدیم به ژان لوئی بارو
آلبرو کامو ۱۹۴۸

به آنها که تسلیم نمی شوند
مروستی

سرشناسه:	کامو، آلبر، ۱۹۱۳ - ۱۹۶۰ م. Camus, Albert
عنوان و نام پدیدآور:	حکومت نظامی (شهربندان) / آلبر کامو، ترجمه یحیی مروستی
مشخصات نشر:	تهران: جامی، ۱۳۸۸
مشخصات ظاهری:	۱۶۰ ص
شابک:	978-964-2575-35-0
وضعیت فهرست نویسی:	فیپا
یادداشت:	عنوان اصلی: L'état de siege c, 1967
عنوان دیگر:	حکومت نظامی
موضوع:	نمایشنامه فرانسه - قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده:	مروستی، یحیی، ۱۳۴۳ - مترجم.
رده بندی کنگره:	۱۳۸۷ ج ۸ / الف / ۲۶۳۴ PQ
رده بندی دیویی:	۸۴۲ / ۹۱۴
شماره کتابشناسی ملی:	۱۳۳۰ ۲۸۸



خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۵۲

تلفن: ۶۶۴۰۰۲۲۳ - ۶۶۴۶۸۸۵۱

www.Jamipub.ir info@jamipub.ir

حکومت نظامی (شهربندان)

آلبر کامو

ترجمه: دکتر یحیی مروستی

چاپ چهارم: ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۲۰۰ جلد

چاپ: فراین

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۰ - ۳۵ - ۲۵۷۵ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 2575 - 35 - 0

ترجمه از روی چاپ نوزدهم کتاب از زبان اصلی انجام شد و برای شرکت در مسابقه بهترین ترجمه سال به اراده هنرهای زیبا ارائه گردید. پس از یک سال اعلام گردید که در کمیسیونی با حضور آقایان: استاد سعید نفیسی، دکتر محسن هشترودی، دکتر صبا، دکتر نامدار و دکتر فروغ مورد بررسی قرار گرفته و برنده جایزه بهترین ترجمه سال شده است.

موقع را برای یک تشکر عمیق از استادان گرامی به خاطر حسن تشخیصی که ابراز فرموده‌اند مغتنم می‌دانم. لازم به تذکر است که برای ترجمه و طبع این اثر از گالیمار ناشر کتاب‌های آلبر کامو به وسیله خود نویسنده هنگامی که در قید حیات بود. اجازه مخصوص اخذ شده است.

مترجم ۱۳۴۳

مقدمه مترجم

عقاید فلسفی و سبک نگارش کامو

برای اینکه خوانندگان گرامی این نمایشنامه بهتر و دقیق‌تر بتوانند مفاهیم کلمات کامو را دریابند لازم است که تا حدی او را بشناسند و به سبک نویسندگی و عقاید فلسفی او آشنا شوند. آلبر کامو که از مادر اسپانیایی و از پدر فرانسوی است در ۷ نوامبر ۱۹۱۳ در موندوی الجزایر دیده به زندگی گشود. پدر وی که کشاورزی بیش نبود، در مارن کشته شد و نابغه ما را در عنفوان شباب با دژخیم فقر و تنگدستی تنها گذاشت. به همین علت کامو تحصیلات گوناگونی را پیش گرفت و سرانجام بیماری سل او را از ادامه تحصیلات عالی در رشته فلسفه بازداشت.

آلبر کامو در اوان جوانی با مسافرت طولانی به سیر و سیاحت شهرهای مختلف پرداخت و بعد از مدتی تئاتر و نمایش‌های دسته‌جمعی را تشکیل داد و بالاخره به پاریس آمد و روزنامه‌نویسی پیشه کرد.

به سال ۱۹۳۷ اثری به نام «پشت و رو» انتشار داد و بعد به سال ۱۹۳۸ کتابی را به نام «جشن‌ها» به طبع رساند. در دوره اشغال فرانسه از طرف قوای نازی به گروه مقاومت مخفی پیوست و با دسته «رنه لینو» که به سال ۱۹۴۴ از طرف اس - اس‌ها تیرباران شد همکاری می‌کرد. بعد از آزادی فرانسه از قید اسارت مهاجمین آلمانی مدیریت روزنامه «نبرد» را به عهده گرفت و مدت زمانی هم در اداره آن همت گماشت.

سرباز گروه مقاومت سال‌های اشغال فرانسه به سال ۱۹۴۷ نخستین موفقیت رسمی را در زندگی ادبی خود به دست آورد. جایزه «کرتیک» (انتقاد) برای اثر معروف «طاعون» کسب کرد. ده سال بعد یعنی در سال ۱۹۵۷ نویسنده جوان و لاغر اندام الجزایری موفق شد در

برجسته‌ترین جایگاه افتخار ادبی جلوس کند و افتخاری که شاید به ناحق به والری و کلودل تعلق نگرفت او به حق نصیب خود کند و جایزه ادبی نوبل را در یافت نماید.

آلبر کامو تعداد زیادی داستان و اثر ادبی به رشته تحریر در آورده که به ترتیب سال‌های انتشار عبارتند از:

پشت و رو ۱۹۳۷، جشن‌ها ۱۹۳۸، بیگانه ۱۹۴۲، واقعیات ۱۹۴۲، طاعون ۱۹۴۷، افسانه‌ی سیزیف ۱۹۴۷، یاغی ۱۹۵۱، تابستان که قطعاً ادبی است ۱۹۵۴، سقوط ۱۹۵۶ و بالاخره پناهگاه و قلمرو ۱۹۵۷.

و نیز نمایشنامه‌هایی که تا به حال انتشار داده عبارتند از:

شورش آستوری‌ها ۱۹۳۶، سوء تفاهم ۱۹۴۵، کالیگولا ۱۹۴۵، حکومت نظامی ۱۹۴۸، درستکاران ۱۹۴۹ و بالاخره تنظیم کتاب «نماز برای یک راهبه» اثر فولکتر برای تئاتر به سال ۱۹۵۶.

از شرح حال کامو می‌توان دریافت که با این گذشته پر از رنج و شکست روحیه و طرز فکر او چگونه باید باشد.

کامو زندگی را در یک کلمه تعریف می‌کند: «پوچ». وی به این تعریف ایمان دارد و در رمان‌ها و سپس‌های مختلفی که نوشته است همیشه از این پوچی و بیهودگی که زندگی نام دارد صحبت می‌کند. در نخستین نمایشنامه با ارزش او «سوء تفاهم که معرف کامل این طرز فکر کاموست» مسئله به خوبی طرح شده است. این وادی شن‌زاری که از جنایتکاران مملو است دنیای پوچ و بی‌معنی ماست. ژان بیگانه‌ای که به در می‌گوید سئوالی است که طرح می‌شود و جسدی که در عمق رودخانه به سنگ می‌خورد و قطعه‌قطعه می‌شود و می‌گردد جواب آن است. ژان قهرمان داستان سوء تفاهم در اتاق پر اضطراب هتل تنهاست. او از این تنهایی وحشت دارد: «همین‌طور است در همه اتاق‌های هتل در تمام ساعات شب، برای انسان تنها سخت می‌گذرد و حالا آن اضطراب و نگرانی قدیمی من در حفره‌های بدن من مثل زخم عمیقی که بر آن دست بزنند و تحریک‌اش کنند می‌خزد و تحریک می‌کند. من می‌دانم آن چیست؟! نامش را نیز می‌دانم: ترس از تنهایی ابدی ترسی که جوابی ندارد». ولی مارتا خواهر ژان که چند ساعت پیش از آن ژان را کشته است نتیجه را به دست می‌آورد و جواب مسئله را می‌دهد: «این موجودیت به چه درد می‌خورد؟ این ندای عظیم روح یعنی چه؟ برای چه به

طرف دریا یا به سوی عشق فریاد زد؟ این مسخره است...» جواب: «این... این خانه رنج‌آور است که در آن ما بالاخره یکی روی دیگری فشرده می‌شویم. می‌فهمید درد و رنج شما خیلی کمتر از بیدادی است که بر انسان روا می‌دارند. بروید از خدای خودتان بخواهید که شما را مثل سنگ کند. این سعادت است که خدا برای خود برگزیده است تنها خوشبختی حقیقی این است^۱.

مثل خدا عمل کنید و در مقابل تمام فریادها و استغاثه‌ها کر باشید. تا وقت باقی است با سنگ همگام شوید. ولی اگر حس می‌کنید که برای ورود به این آرامش کور خیلی ترسو و زبون هستید بیایید به ما ملحق شوید. به ما، در خانه مشترکمان بیوندید. شما حق اختیار یکی از این دو را دارید. یا زندگی مانند سنگ. یعنی سعادت احمقانه دنیا. یا بستر لژ و چسبنده‌ای (عمق رودخانه) که ما در آن منتظران هستیم. بنابراین، تنها راه حل زندگی پوچ انتحار است نه فقط انتحار شخصی و عملی، بلکه یک انتحار کلی. انسانی که زندگی خود را در هم می‌نورد تمام انسان‌هایی را که او نماینده آنهاست دعوت می‌کند که از او برای حرکت به طرف مرگ پیروی کنند. به همین علت است که کامو در نخستین سطر کتاب افسانه سیزیف می‌نویسد:

«فقط یک مسئله فلسفی واقعاً جدی وجود دارد آن هم انتحار است». در حقیقت این منطقی است که اگر زندگی بیهوده است و پوچ، خیلی احمقانه و زبونی است که انسان آن را تحمل کند و منتظر باشد که دیر یا زود مرگ بیاید و به آن خاتمه دهد. «مقام انسانی نباید اجازه دهد که آلت بازی‌های فریبکارانه زندگی شود، بلکه باید عملی را که با اراده‌اش تحقق می‌پذیرد تحقق بخشد و از این بیهودگی نفرت‌انگیز خود را برهاند». ولی قهرمان جایزه نوبل ۱۹۵۷ در همان کتاب افسانه‌های سیزیف انتحار را رد می‌کند و با استدلال فلسفی مخصوص به خودش آن را نمی‌پسندد. خلاصه ساده این کتاب این است که مردی که برای رهایی از پوچی زندگی به مرگ متوجه می‌شود محققاً زندگی را مردود می‌داند. اما از همین مردود دانستن زندگی به علت پوچی آن یک عمل شناسایی به پوچی را انجام می‌دهد، در نتیجه اعتراف می‌کند که به وسیله پوچی و بیهودگی زندگی شکست خورده و مقهور آن شده است. پس خود را کاملاً در اختیار آن می‌گذارد، یعنی به پوچی می‌گردد، با این عبارت که خود را در

1. Robert de Loupe

اختیار پوچ‌ترین پوچ‌ها یعنی مرگ می‌گذارد. بنابراین، انتخاب مرگ پاسخ به مسئله پوچی زندگی نیست. نتیجه عصیان علیه زندگی نباید تسلیم به مرگ باشد. تسلیم شدن در برابر دشمن مرموز کار آسانی است. ولی قابل جمع با فکر و منطق کامو نیست. فلسفه او بر عصیان و طغیان بنا شده نه به روی قبول و تسلیم. ژرژ باتای می‌گوید: «کامو اخلاق را روی عصیان بنا می‌کند...» و اضافه می‌نماید که: «عصیان یک آشتی‌ناپذیری انسان است با قوانین و محدودیت‌ها». نخستین محدودیتی که انسان رد می‌کند پوچی زندگی است. ممکن است که استدلال انسان برای رد این محدودیت به وسیله پوچی به طور مسلم مخدوش و خورده شده باشد، ولی هر چه این استدلال بیشتر مورد تهاجم پوچی زندگی قرار گیرد بیشتر روحیه عاصی مدافع اوست. در نتیجه می‌تواند در برابر پوچی مقاومت کند، بدون اینکه از زحمات و رنجی که باید برای زندگی کردن در کنار و مقابل تحمل کرده شانه خالی کند. پس او زندگی می‌کند. در یکی از صفحات افسانه‌های سیزیف نشان داده شده که چگونه موضوع کاملاً معکوس شده و مسئله انتحار کلاً از بین رفته است:

«اخیراً موضوع مورد توجه این بود که بدانیم که آیا زندگی بایستی معنایی داشته باشد تا بتوان زندگی کرد یا نه، ولی در اینجا برعکس به نظر می‌رسد که هر قدر زندگی بی‌معنی‌تر باشد بهتر می‌توان به آن ادامه داد. زندگی برای کسب تجربه و به خاطر یک سرنوشت قبول آن زندگی به طور کامل است. بنابراین، انسان به خاطر سرنوشتی که می‌داند پوچ است زندگی نخواهد کرد. ولی انسان تمام همش را بکار می‌برد تا جلو این پوچی را که به وسیله وجدان انسانی تظاهر می‌کند بگیرد. با انکار یکی از چیزهای متضادی که به وسیله آن به زندگی ادامه می‌دهد خود را از آن رهایی می‌بخشد و با فسخ عصیان، وجدان از مسئله فرار می‌کند. به این طریق عصیان دائمی در تجربه فردی تغییر شکل می‌یابد. زندگی کردن یعنی پوچ را به زندگی واداشتن. به زندگی واداشتن، یعنی به آن توجه کردن. و چون باید این پوچ را از بین برد آن حالت منحصره فلسفی پیدا می‌شود که عصیان است....»

این عصیان بدون امید ولی عروج افکار باطنی است. و پشتوانه یک سرنوشت خوردکننده‌ای است که تسلیم نباید همراه آن باشد.»

در منطق کامو و دنیای او امید وجود ندارد. دنیای او زندگی در بسته‌ای است (که وضع سمبلیک آن را می‌توان در کتاب طاعون او دید). به همین علت «عصیان او بدون امید است». در همین دنیای در بسته است که کامو به پوچ به وسیله «عصیان من آزادی من و هوس من» و

از آنها به حد کمال باید استفاده کنم. پاسخ می‌دهد.

«فقط به وسیله بازی وجدان من آنچه را که دعوت به مرگ بوده است تبدیل به قاعده زندگی می‌کنم - پس انتحار را رد می‌کنم.»

آندره روسو (کتاب ادبیات قرن بیستم) جمله‌ای در همین مورد دارد که خیلی جالب توجه است. وی می‌گوید: «خودکشی تنها راه حل منحصری است که وجود دارد. ولی این یک تقلب و کلاهبرداری یک موجود زنده است در برابر زندگی.»

توسل به مرگ یک روش ناپسندیده تسلیم است در چهار دیواری بسته زندگی. این جمله شبیه به همان امیدواری ابدی است که انسان می‌تواند در زندگی داشته باشد.

در همان کتاب افسانه سیزیف در مورد اینکه چگونه پوچی زندگی بر عده‌ای نامعلوم و بر عده‌ای دیگر معلوم است و با این حال به زندگی ادامه می‌دهند. کامو تشبیه جالب توجهی دارد. و ضمناً مسئله را طرح می‌کند و جواب می‌دهد.

«در موزه‌های ایتالیا نوعی از پرده‌های نقاشی وجود دارد که سابقاً کشیش‌ها آنها را جلو صورت محکومین به مرگ می‌گرفتند تا آنها نتوانند سکوی مرگ را ببینند. جهش در تمام معانی آن. عجله و فرار به طرف ابدیت خدایی، ترک واقعیات روزانه با فکر و حواس کامل همه اینها پرده‌های نقاشی هستند که جلو چشم ما می‌گیرند تا پوچ را نبینیم. ولی در این میان کسانی وجود دارند که پرده‌ای جلو چشم آنها نیست و همه چیز را عیان می‌بینند. با آنهاست که می‌خواهم صحبت کنم.»

کامو منکر نیست که زندگی چنین اشخاصی که پوچ بودن آن برایشان مسلم است، بی‌معنی است. ولی او می‌گوید انسان باید آن قدر جرأت و شهامت داشته باشد تا با یک خردمندی واقعی بازی را ببرد. اصلاً عصیان کامو همین بازی خردمندانه است نه یک جنبش جنون آمیز.

«مسلم است که این پادشاهان (آنهاهی که زندگی را آن طور که هست می‌بینند و پرده‌ای جلو چشم آنها را نگرفته است) بدون تخت و تاج و بدون سرزمین و قلمرو هستند. اما آنها این امتیاز را بر دیگران دارند که بر خیالی بودن و واهی بودن این قلمروها واقفند. این امتیاز بر ارج آنهاست. حقیقت این است که اگر بگویم این پادشاهان دچار یک بدبختی مخفی یا خاکسترهای آتش‌های درون خود هستند مرتکب خطای محض شده‌ایم. از امید محروم بودن ناامید بودن نیست. شعله‌های سوزان دنیای خاکی خیلی بیشتر از عطرها بهشتی ارزش

دارند. نه من و نه هیچ کس دیگر حق ندارد، در مورد آنها قضاوت کند. آنها سعی نمی‌کنند بهترین وضع را داشته باشند بلکه می‌کوشند منطقی باشند و سرنوشتی مستدل داشته باشند، اگر کلمه عاقل و خردمند به انسانی اطلاق می‌شود که با آنچه که دارد زندگی می‌کند، بدون آنکه روی آنچه که ندارد حساب کند باید گفت که آنها چنین هستند و لذا مظهر خردمندی می‌باشند».

توجه کنیم که در فکر کامو مکانی بزرگ برای احساسات و هوس‌های برجسته و عالی انسانی وجود دارد که قدرتش خیلی بیشتر از قدرت استدلال و منطق می‌باشد و در نتیجه به کامو اجازه می‌دهد که چنین تناقض جسورانه‌ای را بیان کند.

«از امید محروم بودن ناامیدی نیست»

و بالاخره ناشی از همین احساسات است که کامو فلسفه‌ی خوشبختی و سعادت خود را که نظر غایی وی می‌باشد بنا می‌کند. بنای چنین فلسفه‌ای مسلماً بر روی پایه‌ای است که کف نفس تلخی آن را به وجود آورده است. وی می‌گوید: «آنچه که باقی می‌ماند و نمی‌توان آن را با نیروی منطق خرد و مقهور کرد مرد مرگ است. یک امر حتمی و ناگزیر. مسلمت مطلقه که منحصرأ در این دنیا وجود دارد. همه چیز غیر از این، شادی و خوشبختی است که با آزاد زندگی کردن توأم است و جدایی‌ناپذیر. بدبختی غیر قابل علاج این است که انسان به خیالی فرو می‌رود که از حقیقت به کلی دور است. یعنی تصور و خیال یک زندگی ابدی. بعد که این خیال را خوب پخت و پرورش داد به همان نسبت که آن را بزرگ کرده از مرگ رنج می‌برد.» مرگ امری حتمی است و رنج بردن از آن اشتباهی است که متصورین زندگی ابدی مرتکب می‌شوند. به عقیده کامو این مرگ نیست که اساس نظم زندگی قرار می‌گیرد، بلکه این خود زندگی است، سعادت و شادی است که پایه‌های زندگی را تشکیل می‌دهد.

آنها که از مرگ رنج می‌برند پایه‌های نظم زندگی ابدی خیالی خود را بر مرگ استوار کرده‌اند و در نتیجه خوشبختی را از خود رانده‌اند. بنابراین، ملاحظه می‌شود که ادعای اینکه کامو در ایده‌های مرگ پیچیده شده است کاملاً غلط و دور از حقیقت است. تردیدی نیست که شکستی که مرگ به هر زندگی می‌دهد، مسئله‌ای از زندگی را طرح می‌کند و جلو ما می‌گذارد. باید اعتراف کرد که به همین علت در هیچ یک از آثار انسانی نیست که منبعی عمیق از مرگ نداشته باشد. فقط تنها اختلافی که هست این است که متفکرین و هنرمندان بر حسب روشی که هر یک در برابر مرگ دارند به طور مختلف در برابر آن اعمال تصمیم می‌کنند.

کامو هم از نویسندگانی است که با شدت و حدت با آن روبرو می‌شود و همان‌طور که قبلاً دیدیم حتی آن را در تحت عنوان انتحار طرح می‌کند. ولی باید توجه داشت که برای یک نویسنده نوشته‌های پراج فلسفی مانند کامو ایده مرگ موضوع مبارزه اصلی و مقاومت اساسی نمی‌باشد.

این بود مختصری از طرز فکر کامو درباره‌ی زندگی و فلسفه خوشبختی و سعادت که به روی پایه‌های منطق جرأت و بازی عقل بنا می‌گذارد و حال ببینیم سبکی که برای بیان این فلسفه به کار می‌برد چگونه است؟

تصور می‌رود مترجمین آثار نویسندگان معاصر اروپایی این مطلب را تذکر داده باشند که اغلب نویسندگان فلسفی معاصر فلسفه خود را در قالب مطالب فلسفی بیان نمی‌کنند. بلکه با داستان و نمایشنامه نظریات خود را استدلال می‌کنند. به عبارتی دیگر اینها فلسفه خود را در قالب مثال و شواهد اجتماعی می‌گذارند و آن را می‌پروراند. کامو نیز از این دسته از نویسندگان است. او که طرفدار نوعی از فلسفه اصالت وجود است با شایستگی بسیار زیاد توانسته است حساسیت تراژیک زمان را با رزانت خاص کلاسیک با اتکا به شواهدی بدون اینکه از هنر خاص خود منحرف شود بیان کند و فلسفه‌ی خود را تشریح نماید. نمونه‌های بارزی که می‌توان از آثار او در این مورد ذکر کرد نمایشنامه‌های سوء تفاهم، حکومت نظامی و کتاب سقوط است، هنر خاص کامو که بیان مطالب به وسیله سمبل‌هاست به نحو بسیار بارزی در این کتابها تجلی می‌یابد و به خوبی مشهود است که قهرمانهای داستان در زیر سمبل‌ها خورده‌اند. ولی سخنانی که از دهان آنها بیان می‌شود یکی از پراج‌ترین تراوشات قلمی زمان است، بی جهت نیست که روزه ایکور نویسنده‌ی معروف فرانسوی درباره‌ی کامو می‌گوید: «به عقیده‌ی من آثار آلبر کامو صحیح‌ترین و سالم‌ترین نمونه ادبیات عصر ماست.»

صحبت از سمبل شد. بنابراین، بهتر است شواهدی از آثار خود کامو بیاوریم. در نمایشنامه کالیگولا قهرمان او موجود بی مغز پوچ فکری است که گاهی کودکانه قهر می‌کند و گاهی همچون یک سلطان شرقی هوس باز است و اغلب یک دژخیم سادیک است که وسوسه‌ی یک آزادی پوچ او را به جنون می‌کشد. بعد از این قهرمان بی مغز در «حکومت نظامی» معکوساً با یک شهر و یک بشریت پوچ برخورد می‌کنیم. در این نمایشنامه کامو

خواسته است تقابل یک مکانیک که می‌کشد و خورد می‌کند و یک شورش و عصیان توأم با عشق او را مجسم سازد. هریک از قهرمانان این نمایشنامه‌ی او تجسم یک قیافه فلسفه اوست.

نادا سمبل نفی همه و همه چیز، ویکتوریا سمبل سعادت فردی، دیه‌گو سمبل شورش و عصیان، طاعون سمبل ظلم و بیداد زندگی است و دیگران را بر همین منوال خود خوانندگان در ضمن مطالعه درمی‌یابند.

گرچه روبردولوپه معتقد است که چون موضوع تصویری است و داستان در یک شهر اسپانی می‌گذرد که آن هم غیرحقیقی است اثر لازم را آن‌طور که مثلاً نمایشنامه درستکاران دارد ندارد. ولی باید در نظر داشت که اگر نویسنده‌ای خواست مطالبش را با سمبل بیان کند، بهترین طریق، تصویر یک داستان است تا آن‌طور که خود می‌خواهد برای آن قهرمان بسازد. به عقیده همین منتقد (روبردولوپه) راه اقدامات کامو موجبات بسیار مهمی فراهم کرده است که تئاتر را به سوی خلق ارزش‌ها سوق می‌دهد.

مهر ماه ۱۳۳۷

دکتر یحیی مروستی

تذکر مؤلف

به سال ۱۹۴۱ «بارو» تصمیم گرفت نمایشنامه‌ای در موضوع خیالی طاعون که «آنتونین آرنو» نیز قبلاً در آن مورد اقدامی کرده بود روی سن بیارود.

ولی در طی سال‌های بعد از ۱۹۴۱ بارو متوجه شد که می‌تواند از کتاب بزرگ «دانیل دوفو» که به نام «روزنامه سال طاعون» است استفاده کرده و از آن موضوع نمایشنامه را استنساخ نماید. لذا، با استفاده از آن کتاب ملخصی از میزانشن را تهیه دید. وقتی که وی مطلع شد که من هم به نوبه خود مشغول انتشار رمانی در همین زمینه هستم^۱ از من خواهش کرد که مکالمات نمایشنامه‌ای که خود او ملخصش را تهیه دیده است بنویسیم. ولی من عقیده‌ی دیگری داشتم و معتقد بودم که ارجح این است که به طور کلی «دانیل دوفو» فراموش شود و فکر اولیه خود بارو مورد توجه قرار گیرد.

فکر اولیه بارو مبنی بر این بود که نمایشنامه‌ای از طاعون به معرض نمایش گذاشته شود که برای همه‌ی تماشاگران سال ۱۹۴۸ قابل درک و فهم باشد. «حکومت نظامی» که یک اثر ناقابل من است زائیده چنین فکری است.
اما:

- ۱- باید ذهن خوانندگان را روشن کنم که این کتاب «حکومت نظامی» به هیچ‌وجه من‌الوجه از رمان خود من به نام «طاعون» استنساخ نشده است.
- ۲- این نمایشنامه از آن جمله نمایشنامه‌هایی که به سبک قدیم و مطابق اصول

۱. اشاره به کتابی است به نام طاعون که به وسیله خود کامو به رشته تحریر درآمده است.

نمایشنامه‌نویسی معمولی باشد نیست. بلکه نمایشنامه‌ای است که سعی شده است در آن تمام حالات و اصطلاحات مختلف تئاتری از گفتار یک نفری (مونولوگ) همراه با موسیقی (پانتومیم) بازی صامت. مکالمه ساده، کمدی عادی و پیش‌پاافتاده و بازی گروه کر (همسرایی) گرفته تا تئاتر دسته‌جمعی آوازی (اپرا) همه و همه در آن گنجانیده شود.

۳- گرچه تمام متن این نمایشنامه به وسیله‌ی من به رشته تحریر درآمده، ولی با کمال انصاف باید بگویم که حق بود نام بارو نیز در این نوشته با نام من همراه می‌بود، ولی به عللی که می‌بایستی رعایت شود نام وی کنار نام من ذکر نشد.

در عوض صریحاً اعتراف می‌کنم که در این مورد من مدیون «ژان لویی بارو» باقی خواهم ماند.

۲۰ نوامبر

۱۹۴۸- آ- ک

پرده اول

افتتاح

موزیک شروع به نواختن می‌کند. متن آهنگ طوری تنظیم شده که سوت خطر رابه خاطر می‌آورد. پرده بالا می‌رود. سن کاملاً تاریک است. موزیک پایان می‌یابد. اما متن (تم) اصلی آن که شبیه به سوت خطر است مانند آهنگی که از دور نواخته شود هنوز به گوش می‌رسد، ناگهان، در ته سن یک ستاره دنباله دار از سمت چپ ظاهر می‌شود و آهسته به سمت راست تغییر مکان می‌دهد. سن کمی روشن می‌شود. نور به وضعی می‌تابد که سایه باروی یک شهر مستحکم اسپانیا را نشان می‌دهد در عین حال سایه‌های چندین نفر دیده می‌شود که پشت به تماشاچی‌ها کرده و بدون حرکت باگردن‌های کشیده به ستاره دنباله دار نگاه می‌کنند زنگ ساعت چهار را می‌نوازد. مکالمات تقریباً نامفهوم است.

— پایان عالم!

— نه، آدم!

— اگر بنا باشد که دنیا فنا شود.....

– نه، دنيا شايد. ولي اسپانيا نه.
– حتى اسپانيا هم ممکن است روزی نابود شود.
– به زانو!
– طلوع این ستاره دنباله دار علامت بدبختی است! شوم است.
– نه برای اسپانيا. نه برای اسپانيا.

دو یا سه صورت برمی‌گردد. یک یا دو پرسناژ با احتیاط تغییر جا می‌دهند. و بعد همه بی‌حرکت می‌ایستند طنین آهنگ قوی‌تر و بلندتر می‌شود. زمینه آهنگ طوری تنظیم شده که برای شنونده مانند گفتاری قابل فهم و تهدیدکننده است. در همین حال ستاره دنباله دار به اندازه نامناسی بزرگ می‌شود ناگهان غریو وحشتناک یک زن طنین می‌افکند و سپس موزیک ساکت می‌شود و بعد ستاره دوباره به اندازه عادی برمی‌گردد. زن بعد از این غریو نفس زنان فرار می‌کند.

جنب و جوش و بهم خوردگی وضع. مکالمات بهتر شنیده می‌شود. ولی معذالک هنوز قابل درک نیست.

– علامت جنک است!
– مسلماً!
– علامت هیچ چیز نیست.
– بستگی به چگونگی اوضاع و احوال دارد.
– کافی است. این فقط علامت گرماس است
– گرمای کادیکس
– بس است.
– خیلی شدید سوت کشید.